



۵۳

فلسفه اخلاق

نقد اخلاق سکولار

با تکیه بر اخلاق وظیفه گرایانه کانت



جناب آقای دکتر

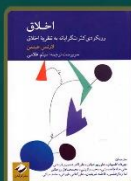
محمد محمدرضایی

عضو هیئت علمه دانشگاه تهران

همراه با معرفی کتاب:

«اخلاق؛ رویکردی کثرت گرایانه به نظریه اخلاق»

توسط: آقای مهدی الهی



زمان: یکشنبه ۲۷ بهمن ماه ۹۸. ساعت ۱۸:۳۰

مکان: قم، بلوار امین، انتهای کوچه ۱۳، سمت راست، پلاک ۲۱

برای اطلاع از نشست های آتی، نام و نام خانوادگی خود را به سامانه ۱۰۰۰۹۱۲۷۵۴۷۳۰۷ پیامک فرمایید.



[Telegram.me/EthicsHouse](https://t.me/EthicsHouse)

www.EthicsHouse.ir



کارگاه ۵۳ فلسفه اخلاق

نقد اخلاق سکولار؛ با تکیه بر

اخلاق وظیفه گرایی کانت

آقای دکتر محمد محمدرضایی

یکشنبه ۲۷ بهمن ماه ۹۸

به قلم: علی علیزاده

چکیده

آنچه در ادامه می‌خوانید متن پنجاه و سومین کارگاه فلسفه‌ی اخلاق با ارائه‌ی دکتر محمد محمدرضایی است. دکتر محمدرضایی پس از ذکر مقدماتی در مورد فلسفه اخلاق و حوزه‌های مختلف آن به بحث فلسفه اخلاق کانت می‌پردازد و اخلاق وظیفه‌گرایانه کانت را تبیین می‌کند.

مقدمه

عنوان بحث من «نقد اخلاق سکولار؛ با تاکید بر اخلاق وظیفه‌گرایانه‌ی کانت» است. مایل بودم در این جلسه درباره‌ی سودگرایی نیز توضیحاتی بدهم، اما با توجه به فرصت کمی که در اختیار دارم، مجبورم از آن چشم‌پوشم.

همه‌ی ما در طول زندگی با مسائلی مواجه هستیم که در آن‌ها دائما از خود می‌پرسیم: «چه کاری خوب است و چه کاری بد؟»، «چه کاری را باید انجام بدهیم و چه کاری را نباید؟» و ... علمی که عهده‌دار بررسی این مباحث است، ethics، اخلاق یا فلسفه‌ی اخلاق است. مطالعه‌ی اخلاق در دو حوزه صورت می‌گیرد:

۱. اخلاق دستوری (normative ethics): اخلاق دستوری تلاشی است عقلانی در جهت دسترسی به مجموعه‌ای از قواعد و ملاک‌ها تا به واسطه‌ی این قواعد و ملاک‌ها بتوانیم اعمال درست را از نادرست تشخیص بدهیم.

اخلاق دستوری در دو حوزه مورد بررسی قرار می‌گیرد:

الف. اخلاق غایت‌گرایانه (teleological ethics): مطابق این دیدگاه خوبی یا بدی یا درستی یا نادرستی یک عمل، با توجه به نتایجش تعیین می‌شود. این نتیجه یا غایت می‌تواند سود، لذت، قدرت و ... باشد.

ب. اخلاق وظیفه‌گرایانه (deontological ethics): مطابق این دیدگاه خوبی یا بدی یک عمل ربطی به نتایجش ندارد؛ بلکه این ویژگی‌های خود عمل یا نیت و انگیزه از آن عمل است که ملاک خوبی و بدی را مشخص می‌کند. این که آیا این وظیفه را خود فرد یا خدا یا عرف مشخص می‌کند، بحث دیگری است که در مرتبه‌ی بعدی به آن پرداخته می‌شود.

۲. فرااخلاق (meta ethics): فرااخلاق علمی است که به تحلیل فلسفه‌ی معنا و ویژگی‌های زبان اخلاقی مانند معانی «خوب»، «بد»، «باید»، «نباید»، «درست» و «نادرست» می‌پردازد. در واقع فرااخلاق ناظر بر اخلاق دستوری است. به

عنوان مثال یکی از بحث‌هایی که فرااخلاق به آن می‌پردازد، این است که آیا خوبی و بدی واقعیاتی هستند که در خارج وجود دارند یا صرفاً یک احساس هستند؟

دیدگاه‌هایی که در این حوزه بررسی می‌شوند، تحت سه عنوان قرار می‌گیرند:

۱. طبیعت‌گرایی اخلاقی (ethical naturalism): مطابق این دیدگاه می‌توانیم گزاره‌ها و مفاهیم اخلاقی را به گزاره‌های غیراخلاقی - به خصوص گزاره‌های واقعی تحقیق‌پذیر - برگردانیم؛ مثلاً وقتی می‌گوییم: «فلانی آدم بدی است»، منظورمان از بدی این است که این شخص ظالم است یا مردم از او ناراضی هستند.

کانت معتقد بود انسان می‌تواند احکام اخلاقی خودش را به شکلی مستقل از دین نامین کند. به همین جهت کانت بر این باور بود که انسان برای شناسایی وظیفه‌ی اخلاقی خویش، نیازی به تصور وجودی فراتر از خود ندارد.

۲. طبیعت‌ناگرایی اخلاقی یا شهودگرایی: مطابق این دیدگاه می‌توانیم گزاره‌های اخلاقی (مثل بدی و خوبی) را از طریق شهود اخلاقی مشخص کنیم. به عبارت دیگر مطابق شهودگرایی خوبی و بدی قابل تعریف نبوده و یافتنی است.

۳. غیرشناخت‌گرایی (عاطفه‌گرایی): این دیدگاه غیرشناختی بوده و خوبی و بدی یک چیز را ناشی از احساس رضایت و عدم رضایت از آن چیز می‌داند. به عبارت دیگر مطابق این دیدگاه چیزی به اسم خوبی و بدی در واقع و خارج وجود نداشته و همه چیز به خود شخص برمی‌گردد.

کانت

ایمانوئل کانت^۱ یکی از بزرگترین فیلسوفان تاریخ است که در حوزه‌ی ما بعد الطبیعه و فلسفه‌ی نظری انقلابی به پا کرده است. پدر و مادر کانت انسان‌های باتقوایی بودند و این مساله بعدها روی افکار کانت تاثیر زیادی گذاشته و در فلسفه‌ی او نیز وارد شد. کانت در جایی می‌گوید: «من هیچ‌گاه مادر را از یاد نمی‌برم. او بود که نخستین بذریه‌ی نیک را وجود من کاشت و پرورش داد. او قلب مرا به روی تاثیرهای طبیعت گشود، اندیشه‌ام را بیدار کرد و گسترش داد. آموزش‌های وی همواره در زندگی من تاثیر به‌سزا و پاینده داشته است.» واپسین جملات کانت در هشتاد سالگی در حالی که بینایی و حافظه‌ی خود را از دست داده بود، این بود: «من از مرگ نمی‌ترسم. در حضور خدا به شما اطمینان می‌دهم که اگر هم امشب مرگ مرا فرا بگیرد، آن را با آرامش خواهم پذیرفت و دست‌های خود را به آسمان برداشته،

1. Immanuel Kant

خواهم گفت: خدایا ستایش باد. مگر آن که در گوش من گفته شود که او در هشتاد سال زندگی خود به هم‌نوعان خویش بد کرده است که در آن صورت وضع به گونه‌ای دیگر خواهد شد.»

اخلاق کانت که تاثیر زیادی بر تفکر فلسفی اخلاقی جهان غرب گذاشته است، اخلاقی است که در آن خوبی‌ها و بدی‌ها از طریق عقل کشف می‌شوند. اخلاق کانت که اخلاقی وظیفه‌گرایانه است، از اقسام اخلاق دستوری به شمار می‌آید؛ به این معنا که در آن کوشش می‌شود تا معیاری برای کشف خوبی‌ها و بدی‌ها ارائه شود.

کانت معتقد بود انسان می‌تواند احکام اخلاقی خودش را به شکلی مستقل از دین تامین کند. به همین جهت کانت بر این باور بود که انسان برای شناسایی وظیفه‌ی اخلاقی خویش، نیازی به تصور وجودی فراتر از خود ندارد. همچنین مطابق دیدگاه کانت انسان به انگیزه‌ای غیر از قانون اخلاق احتیاجی ندارد. به عبارت دیگر اخلاق به برکت عقل محض عملی، خودبسنده و بی‌نیاز است. کانت معتقد بود که ما از طریق تحلیل مفاهیم اخلاقی می‌توانیم به خدا رسیده و اختیار را اثبات کنیم؛ به این معنا که می‌توانیم مفاهیمی را که از طریق عقل نظری قابل کشف نیستند، با اخلاق کشف کنیم.

کانت در زندگی خود سه دغدغه داشته است:

۱. دغدغه‌ی علوم تجربی: کانت شیفته‌ی علوم تجربی بوده است. با این حال فلسفه‌های روزگار او نمی‌توانسته‌اند تحلیل درستی از علوم تجربی ارائه بدهند. در روزگار او تجربه‌گرایی به شکاکیت منتهی می‌شده و عقل‌گرایی نیز نمی‌توانسته پیشرفت‌های علوم تجربی را تبیین کند، چرا که این مکتب به دور از پیشرفت‌ها صرفاً به فلسفه‌پردازی مشغول بوده است. به همین دلیل کانت ابتدا باید مبانی علوم تجربی را تبیین می‌کرد. به همین جهت بُعد نظری فلسفه‌ی کانت، در واقع تبیین علوم تجربی - به خصوص فیزیک نیوتون - است. کانت معتقد بود که ریاضیات و طبیعات ابعادی یقینی هستند که باید آن‌ها را تبیین کنیم.

۲. دغدغه‌ی اخلاق

۳. دغدغه‌ی خدا^۲

کانت می‌خواست فلسفه‌ای ارائه دهد که در آن هر کدام از دغدغه‌هایش از جایگاهی مناسب برخوردار باشند. برخی معتقدند فلسفه‌ی کانت از این جمله‌ی مشهور او سرچشمه می‌گیرد: «دو چیز همواره اعجاب مرا برمی‌انگیزد: یکی آسمان پرستاره‌ی بالای سرم و دیگری قانون اخلاقی درونم» شاید بتوان گفت فلسفه‌ی اخلاق کانت در همین جمله

^۲. برخی می‌گویند کانت اعتقادی به خدا نداشته و صرفاً برای این که دل مستخدم قدیمی‌اش را نشکند، حفظ ظاهر می‌کرده است، اما چنین نیست.

خلاصه شده است؛ «آسمان پرستاره» مظهر نگاهی مکانیکی به عالم است که علم آن را عرضه می‌کند و «قانون اخلاق» نمادی از آزادی و اختیار است که اخلاق بدون آن معنایی ندارد.



خانه اخلاق یزوهان جوان

عکس: علی علیزاده

اخلاق و وظیفه گرایانه کانت

کانت در اخلاق خود، ابتدا از همین اخلاق متعارف شروع می‌کند؛ به این معنا که ابتدا به این می‌پردازد که چه چیزی خوب است و چه چیزی بد. سپس با تحلیل پیش می‌رود تا به اصول اعلای اخلاقی برسد. کانت به هنگام بررسی این که مردم چه چیزی را خوب می‌دانند، به این نتیجه می‌رسد که اموری همچون عدالت، شجاعت، علم و ... بدون قید و شرط خوب نیستند؛ بلکه این امور در بعضی از شرایط خوب هستند و در شرایطی دیگر بد؛ مثلاً شجاعت یک دزد می‌تواند خیلی خطرناک باشد. تنها چیزی که در جهان - و حتی در خارج از جهان - همواره بدون قید و شرط خوب است، اراده‌ی نیک (goodwill) است. حال ممکن است این اراده‌ی نیک به نتیجه‌ی مطلوب برسد یا نرسد؛ مثلاً شما هیچ‌وقت مادرتان را به این خاطر که تصادفاً یک استکان چایی را روی پایتان ریخته است، ملامت نمی‌کنید. نیکی یک اراده از آن جهت است که تحت تاثیر تکلیف است. کانت به هنگام سخن گفتن از تکلیف، چنان احترامی برای آن قائل است که گویی از یک امر قدسی سخن می‌گوید. تعبیر کانت از تکلیف چنین است: «ای نام بزرگ و والایی که بی آن که با چیزهای خوشایند و دل‌ربا همراه شوی، توقع اطاعت داری. بی آن که اراده‌ی ما را از راه ترساندن که پدیدآورنده‌ی وحشت است، برانگیزی، فقط قانونی را مقرر می‌داری که به خودی خود به درون جان ما راه می‌یابد و

ما را به احترامی و می‌داری که شایسته‌ی آنی. ای تکلیف، خاستگاهی که سزاوار توست کدام است؟ ریشه‌ی تبار شریف تو را که مغرورانه از پذیرفتن هر گونه قربت و خویشاوندی با تمایلات سر باز می‌زند، در کجا باید جست؟»

البته باید توجه داشت که هر اراده‌ی نیکی نیز ضرورتاً برخاسته از تکلیف نیست. اراده‌ی مقدس یا الهی هرگز به خاطر تکلیف عمل نمی‌کند، چرا که در خود مفهوم تکلیف غلبه برخواست‌ها و تمایلات وجود دارد. وقتی خداوند تمایلاتی ندارد، در نتیجه تکلیفی هم متوجه او نخواهد بود. از آنجایی که اراده‌ی ما تابعی از احساسات و عواطف ما است، عواطف ما مانع از این می‌شوند که اراده‌ی ما گوش‌به‌فرمان عقل باشد، لذا تکالیف عقل نسبت به اراده حالتی الزامی دارند؛ چنان که گویا عقل به اراده فرمان می‌دهد؛ فرمان‌هایی همچون «راست بگو»، «ظلم نکن»، «وعده‌ی دروغ نده» و ... بنابراین تکلیف تنها در حوزه‌ی انسانی معنا پیدا می‌کند و درباره‌ی خداوند نمی‌توانیم چنین بگوییم. تکلیف یعنی ضرورت عمل کردن از سر احترام به قانون. قانون اصلی است که هر فاعل عاقلی بر اساس آن عمل می‌کند. احترام خود می‌تواند به انگیزه و عمل بینجامد؛ به این معنا که شخص به صرف تصور قانون اخلاقی به عمل واداشته شود. شخص عاشق همین که معشوق را تصور می‌کند، به حرکت در می‌آید و خود این تصور برای او یک انگیزه است. در این جا نیز در واقع این احترام، خود انگیزه‌ی عمل به قانون است. به عبارت دیگر این طور نیست که شخص به خاطر توجه به نتایج کاری را انجام بدهد؛ بلکه این کار صرفاً از سر احترام به قانون است. البته ناگفته نماند که افعال ما طبیعتاً نتایجی دارند، اما سخن این جا است که ما به خاطر نتایج مرتکب عملی نمی‌شویم.

اعمالی که از انسان سر می‌زنند، به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. برخی از این اعمال به دلیل تامین نفع شخصی انجام می‌شوند؛ مثلاً کاسبی که برای رونق تجارتش با مردم به نیکی رفتار می‌کند، در واقع این عمل را برای نفع شخصی خود انجام می‌دهد. ما نمی‌توانیم بگوییم این آدم اخلاقی است، چرا که هدف این شخص صرفاً مطرح شدن است و ممکن است برای دستیابی به این منفعت از در دیگری نیز وارد شود.

۲. برخی از اعمال به خاطر لذتی که از آن‌ها برده می‌شود، انجام می‌شوند. این اعمال را نیز نمی‌توانیم اعمالی اخلاقی تلقی کنیم، چرا که به خاطر لذت انجام می‌شوند.

۳. برخی از اعمال صرفاً از سر تکلیف و وظیفه انجام می‌شوند. ما می‌توانیم این عمل را عملی اخلاقی و فاعل آن را شخصی اخلاقی توصیف کنیم. این عمل تنها به دلیل احترام به قانون انجام می‌شود و هیچ انگیزه‌ی دیگری در انجام آن دخیل نیست.

بنابراین ارزش اخلاقی یک عمل به خاطر نتیجه‌ی آن عمل نیست؛ بلکه به خاطر احترامی است که به سبب انجام آن عمل نسبت به قانون گذاشته می‌شود. اگر ارزش اخلاقی یک عمل به به نتیجه‌اش وابسته باشد، لاجرم باید شخصی را که به خاطر منفعت شخصی یا لذت یک عمل را انجام می‌دهد، نیز اخلاقی تلقی کنیم، حال آن که ما چنین شخصی را یک شخص اخلاقی نمی‌دانیم.

همان‌طور که پیش از این نیز گفتیم، قانون اصلی است که هر فاعل عاقل بر اساس آن عمل می‌کند. از آنجایی که ما آدمیان تابع احساسات و تمایلات خود هستیم، قانون در نظر ما به صورت «امر» جلوه می‌کند. اوامری که کانت آن‌ها را در نظر می‌گیرد، بر دو قسم هستند:

ارزش اخلاقی یک عمل به خاطر نتیجه‌ی آن عمل نیست؛ بلکه به خاطر احترامی است که به سبب انجام آن عمل نسبت به قانون گذاشته می‌شود.

۱. اوامر مطلق^۳: به اوامری گفته می‌شود که به غایتی مشروط نبوده و به خاطر خود عمل هستند؛ مثلاً اگر عقل به ما بگوید: به خاطر احترام به خود راستی را بگو، در این جا با یک امر مطلق مواجه خواهیم بود. کانت چنین امری را، امر اخلاقی می‌داند.

۲. اوامر مشروط^۴: به اوامری گفته می‌شود که به یک غایت مشروط هستند؛ مثلاً اگر عقل به ما بگوید: راست بگو تا مورد اعتماد مردم واقع شوی، در این جا با یک امر مشروط مواجه خواهیم بود و این دیگر ارزش اخلاقی ندارد. کانت اوامر مشروط را نیز به دو دسته تقسیم می‌کند:

۱. اوامر شرطی‌ای که برای یک فرد عاقل معتبر بوده و «امر شرطی مهارت» نامیده می‌شوند.

۲. اوامر شرطی‌ای که برای هر فرد عاقلی معتبر بوده و «امر شرطی قطعی» نامیده می‌شوند.

همچنین کانت معتقد است اوامر شرطی تحلیلی بوده و اوامر مطلق تالیفی پیشینی هستند. ناگفته نماند که اصولاً چه در فلسفه‌ی نظری و چه در فلسفه‌ی اخلاق، فلسفه‌های کانت، توجیه احکام تالیفی پیشینی هستند. احکام تالیفی پیشینی همان احکام کلی و ضروری هستند؛ مثلاً یکی از قوانین در علوم تجربی این است که در تمام تغییرات عالم ماده، مقدار ماده ثابت می‌ماند. به عبارت دیگر وقتی محمول از تحلیل مفهوم موضوع به دست نیاید، آن حکم را تالیفی نامیده و در غیر این صورت آن را تحلیلی می‌نامیم. همچنین اگر این حکم از طریق تجربه به دست نیاید، آن را پیشینی می‌نامیم؛ مثلاً اگر همه‌ی مردم دنیا راست بگویند، ما نمی‌توانیم به این نتیجه برسیم که ما هم باید راست بگوییم، چون

³ . categorical imperative

⁴ . hypothetical imperative

این حکم از طریق تجربه به دست نمی‌آید. همچنین وقتی می‌گوییم انسان باید راست بگوید، لزوم راستگویی از تحلیل مفهوم انسان نیز به دست نمی‌آید. کانت در ادامه می‌خواهد تحلیل کند که ما در چنین گزاره‌هایی چه چیزی را از خارج و چه چیزی را از ذهن خود می‌گیریم؛ به عبارت دیگر می‌خواهد بفهمد ذهن ما چگونه مفهوم باید را به این گزاره‌ها تحمیل می‌کند.

همان‌طور که می‌دانید همه‌ی انسان‌ها بر اساس قانون عمل می‌کنند و کسی که بر اساس قوانین عمل نکند، عاقل خوانده نمی‌شود. قوانینی که مورد عمل ما قرار می‌گیرند، برخی اخلاقی‌اند و برخی دیگر غیراخلاقی. به همین خاطر ما نیازمند معیارهایی هستیم تا بر اساس آن‌ها قوانین اخلاقی را از قوانین غیراخلاقی تمییز بدهیم. همان‌طور که پیش از این نیز گفتیم، اوامر شرطی اخلاقی نیستند، چرا که به خاطر غایت مورد توجه قرار می‌گیرند و کانت به غایت توجهی ندارد. در نتیجه باید به خود عمل توجه کنیم. حال پرسش اصلی این است که از کجا می‌توان امر اخلاقی را از امر غیراخلاقی تمییز داد. کانت به این منظور پنج صورت‌بندی (formula) ارائه می‌دهد. اگر امری در یکی از این پنج قالب قرار بگیرد، اخلاقی بوده و در غیر این صورت غیر اخلاقی خواهد بود. در کتاب «تاسیس مابعدالطبیعه اخلاق»، از این میان «صورت‌بندی کلی» از جایگاه ممتازی برخوردار است، اما در کتاب «نقد عقل عملی»، «صورت‌بندی خودمختاری اراده» جایگاه والایی دارد. این پنج قالب عبارتند از:

۱. صورت‌بندی قانون کلی: محتوای این صورت‌بندی چنین است: چنان عمل کن که گویا بناست دستور عمل تو، به واسطه‌ی اراده، تبدیل به قانونی کلی برای همه آدم‌ها شود. به عبارت دیگر اگر می‌توانی دستوری کلی درست کنی، عمل تو اخلاقی و در غیر این صورت غیراخلاقی خواهد بود؛ مثلاً فرض کنید شخصی دروغ می‌گوید تا بتواند پولی را از کسی قرض بگیرد. آیا می‌توان چنین عملی را به قانونی کلی تبدیل کرد؟ اگر قرار باشد چنین کاری به قانونی کلی تبدیل شود، خودش خودش را نقض می‌کند، چرا که در این صورت دیگر کسی به وعده‌اش وفا نخواهد کرد. کانت این صورت‌بندی را در ذیل قانون عام طبیعت مطرح کرده و می‌گوید: چنان عمل کن که گویی بناست دستور عمل تو، به وسیله‌ی اراده به قانون کلی طبیعت تبدیل شود. به عبارت دیگر اگر قرار است شما به عنوان خالق طبیعت، قانونی را در کنار سایر قوانین طبیعت وضع کنید، باید قانونی را وضع کنید که با سایر قوانین سازگار بوده و استثناپذیر باشد. به عبارت دیگر باید علت واحد، معلول واحد را ایجاد کند. اگر می‌توانید چنین قانونی وضع کنید، عمل شما اخلاقی و در غیر این صورت غیراخلاقی خواهد بود.

پیش از بیان نقد وارده به این صورت‌بندی لازم است اشاره کنم که کانت واقعا آدم باارزشی بوده و در زمینه‌ی فلسفه تلاش‌های زیادی کرده است. بعضاً مطالب خوبی را هم در این زمینه مطرح کرده است. می‌دانیم که فیلسوف خوب الزاما کسی نیست که حرف‌هایش درست باشد. در حوزه‌ی فلسفه کسانی که برای تبیین یک مساله تلاش می‌کنند،

نیز مورد احترام واقع می‌شوند؛ حال می‌خواهد این نتیجه درست باشد یا نباشد. پس اگر قرار است کانت را نقد کنیم، این نقد باعث نمی‌شود تا چیزی از احترام کانت کاسته شود. همه‌ی ما نام افلاطون و ارسطو را شنیده‌ایم. همچنین می‌دانیم که نظریه‌ی محوری افلاطون «نظریه‌ی مُثُل» است. ارسطو بعدها با دلایل متعدد نشان می‌دهد که این نظریه اصلاً درست نیست. این در حالی است که ارسطو و افلاطون هر دو فیلسوفان بزرگی بوده و از احترام زیادی برخوردارند. غربی‌ها در حوزه‌ی فرهنگ فلسفی، به این آموزه‌ی دینی ما که «لِیسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى وَأَنْ سَعِيَ سَوْفَ يُرَى»^۵ خیلی عمل کرده‌اند.



خانم اخلاق‌پرزوهان جوان

عکس: علی علیزاده

نقدی که به صورت‌بندی قانون کلی وارد است این است که در عین حال که می‌توان بعضی چیزها را به قانون کلی طبیعت تبدیل کرد، اما همچنان نمی‌توانیم آن‌ها را اخلاقی قلمداد کنیم؛ مثلاً فرض کنید کسی به هنگام پوشیدن جوراب، ابتدا جوراب پای راست را پوشیده و این را به قانونی کلی تبدیل کند. واضح است که چنین قانونی اخلاقی نیست.

ما در طبیعت دو قانون بیشتر نداریم: قانون علمی طبیعت و قانون غایی طبیعت. قانون علمی طبیعت قانونی است که استثناپذیر است. مطابق این قانون علت واحد همواره معلول واحد ایجاد می‌کند؛ مثلاً حب ذات انسان را به ادامه‌ی حیات تشویق می‌کند. حال اگر کسی بخواهد خودکشی کند، از آنجایی که به واسطه‌ی مخالفت با این قانون به

^۵. نجم ۳۹ و ۴۰.

تناقض بر می خورد، عملی غیراخلاقی را مرتکب شده است. برخی به این مطلب اشکال کرده اند که در طبیعت مصادیقی وجود دارد که در شرایط متفاوت نتایج متفاوتی ایجاد می کنند؛ مثلاً غذا خوردن به طور کلی موجب حیات انسان می شود، اما در شرایطی خاص همین غذا موجب مرگ شخص می شود. بنابراین ایرادی ندارد که علت واحد در طبیعت، دو معلول متفاوت به وجود بیاورد.

برخی دیگر از قوانین عام طبیعت، قوانین غایی هستند. قانون غایی قانونی است که با سایر قوانین طبیعت هماهنگ است. در نتیجه اگر بخواهیم بفهمیم که آیا قانونی اخلاقی است یا خیر، باید ببینیم که آیا این قانون، با قوانین دیگر طبیعت سازگار است یا خیر؟ به بیان دیگر کانت غایت مندی طبیعت را پذیرفته است. در همین جا برخی اشکال گرفته اند که قرار بود کانت از طریق تحلیل عقلانی وارد عمل شود، حال آن که ما در این جا باید به سمت تجربه و طبیعت شناسی برویم و به دست آوردن چنین معیاری تا حدودی مشکل است.

۲. صورت بندی غایت فی نفسه: محتوای این صورت بندی چنین است: چنان عمل کن که انسانیت را، چه در شخص خودت و چه در شخص دیگران، همواره به عنوان غایت به کار ببری؛ نه صرفاً به عنوان وسیله. کانت بر اساس همین اصل برده داری را خطا می داند، چرا که معتقد است در برده داری از انسان صرفاً به عنوان وسیله استفاده می شود.^۶ کانت بر همین اساس معتقد است که فحشا نیز امری غیراخلاقی است، چرا که در آن از یک انسان در جهت ارضای تمایلات انسانی دیگر، بهره کشی می شود. او همچنین ارتش های منظم آماده به جنگ را نیز همچون موارد پیشین از مصادیقی برمی شمرد که در آن ها از انسان ها صرفاً به عنوان وسیله استفاده می شود. چنان که در این جا مشاهده می شود، کانت قصد دارد انسانیت را ارتقاء داده و آن را محترم برشمرد، اما پرسش این است که آیا باید در مواجهه با جنایتکاران نیز انسانیت را محترم بشماریم یا خیر؟ در ثانی آیا انسان همین موجود دوپا است یا فکر او است که او را از یک حیوان به انسان تبدیل می کند؟ البته نباید فراموش کرد که ما باید به انسان ها احترام بگذاریم، چنان که به حیوانات و گیاهان نیز احترام می گذاریم. با این حال در میان انسان ها، افرادی وجود دارند که وجودشان شر است و کانت درباره ی شیوهی برخورد با ایشان توضیحی نداده و مشخص نکرده است که بالاخره باید به این افراد احترام گذاشت یا خیر؟

۳. صورت بندی خودمختاری اراده: محتوای این صورت بندی چنین است: چنان عمل کن که اراده بتواند به واسطه ی دستور اراده، خود را واضع قانون عام لحاظ کند. این صورت بندی را آتونومی (autonomy) می نامند.^۷ auto به معنای خود و nomy که از واژه ی ناموس می آید، به معنای قانون است. مطابق این صورت بندی ما باید قانون را خودمان وضع کنیم، نه دیگری. به همین جهت، به نظر می رسد کانت با این بیان، با قوانین دینی مخالفت کرده است.

۶. در این مطلب ابهاماتی وجود دارد، چرا که بالاخره در جامعه ی انسانی همه از یکدیگر استفاده می کنند.

۷. در مقابل heteronomy

کانت معتقد است که قوانین دینی آتونومی ما را به خطر می‌اندازند؛ به عنوان مثال وقتی خداوند ما را با ترساندن از آتش جهنم به کاری وا می‌دارد، به مقابله با خودمختاری ما پرداخته است. فلذا کانت معتقد است که دین اخلاقی نیست. پرسشی که در این جا مطرح می‌شود این است که آیا اساسا کسی دین‌داران را به دین‌داری مجبور کرده است یا ایشان با آتونومی خود، تبعیت از خداوند را انتخاب کرده‌اند؟ به نظر می‌رسد کانت نیز از آن‌جایی که مثل بقیه یک بشر است، به تناقض‌گویی‌هایی در این زمینه دچار شده است. کانت در ابتدا می‌کوشد که روی پای خود بایستد، اما در ادامه می‌بیند که این امر ناشدنی است و باید تکلیف خدا را نیز مشخص کند. به همین جهت بعدها حتی وجود خدا، جاودانگی نفس، معاد و ... را نیز ثابت می‌کند و آن را لازمه‌ی اخلاق برمی‌شمارد. کانت سعادت را به معنای هماهنگی جهان طبیعت با اراده‌ی شخص در نظر می‌گیرد و به همین جهت در این جا به خالق و مدبری نیاز است تا بتواند سعادت شخص را در این دنیا یا دنیای دیگر تامین کند. کانت در ادامه می‌گوید: سعی کن چشمانت را به روی این که خودت باید همه‌ی قوانین را وضع کنی، ببندی و چنان به این قوانین عمل کنی که گویی این قوانین اوامر الهی هستند. وقتی چنین شود، عزم و اراده‌ی تو برای عمل به این قوانین قوی‌تر شده و بهتر می‌توانی اخلاقی باشی. نکته‌ی دیگر این است که خداوند ما را از آتش جهنم نمی‌ترساند؛ بلکه به دلیل علم نامتناهی‌اش می‌داند که نتیجه‌ی عمل ما چه خواهد شد. اگر کسی شما را از وجود چاهی در راه مطلع کند تا در آن سقوط نکنید، شما را از چاه نترسانده است؛ بلکه صرفا نتیجه‌ی این راه را به شما اطلاع داده و در نتیجه آتونومی شما را مورد مخاطره قرار نداده است. ما واقعا نمی‌توانیم نتایج کارهایمان را پیش‌بینی کنیم و به همین خاطر محاسبه‌ی سود، برای کسانی که سودگرا هستند، خیلی سخت است. از آن‌جایی که برخی به کمیت لذت و برخی دیگر به کیفیت آن بها می‌دهند، محاسبه‌ی میزان لذت نیز خیلی دشوار است؛ به عنوان مثال به سختی می‌توان فهمید که از بین تماشای یک تابلو یا خوردن چلوکباب کدام یک لذت بیش‌تری دارد. اصولا یکی از اشکالات نظریه‌ی غایت‌مندی نیز همین است. ما ابعاد متعالی انسانی‌ای داریم که الزاما محدود به لذت نیستند. جان استوارت میل⁸ که خود نیز یکی از سودگرایان است، می‌گوید: «من دوست دارم انسانی ناخرسند باشم تا خوکی خرسند.» ما حیوان نیستیم تا همه‌ی مطلوب‌هایمان محدود به سود و لذت باشد.⁹ به هر حال محاسبه‌ی این سودها دشوار است و همه می‌دانیم که خدا بهتر از هر کسی می‌تواند این موارد را محاسبه کند.

کلیدواژه‌ها: کانت، وظیفه‌گرایی، امر مطلق، اراده، قانون، لذت.

⁸ . John Stuart Mill

⁹ . میل به این مناسبت به بحث لذت‌های برتر و فروتر می‌پردازد که خود با دشواری‌هایی همراه است.